در تاریخ ۰۳ آبان ۱۳۹۰
مهدویت در قرآن

جلسه 13

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری:

تبیین سه نکته مهم دیگر پیرامون آیه 41 حج؛

بسیاری از نکاتی که در این آیه شریفه **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)** به ذهن می‌رسید بیان شد، فقط یکی دو نکته باقی مانده که این را هم مطرح کنیم و بعد وارد بحث در آیه دیگر شویم:

نکته اول:

بنابر فرمایش الهی گروهی هستند که اگر در زمین متمکن شوند، در یک تصمیم جمعی اوصاف اربعه را انجام می‌دهند؛
ما از آیه استفاده کردیم که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید گروهی هستند که اینها را اگر ما متمکّن در زمین کنیم، نماز و روزه و امر به معروف و نهی از منکر را در روی زمین انجام می‌دهند، به عنوان یک گروه این کار را انجام می‌دهند، یک جمعی و یک تصمیم جمعی بر این معنا دارند که از همین راه استفاده کردیم تطبیقش را بر حکومت حضرت حجّت(عج) است.

نکته دوم:

از آیه تکلیفی برای حکومت اسلامی استفاده می‌شود؛
باز نکته‌ای که در جلسه گذشته عرض کردیم و ان شاء الله آقایان این نکته را دنبال کنند که به نظر من نکته‌ی بسیار جالب و خوبی است و آن استفاده‌ی یک جنبه‌ی حکومتی و تکلیف حکومتی از آیه شریفه است. علاوه بر اینکه نماز یک وظیفه‌ی شخصی است حاکم اسلامی نسبت به ترویج نماز وظیفه دارد، حاکم اسلامی، حکومت اسلامی نسبت به ایتاء زکات وظیفه دارد، و همینطور در امر به معروف و نهی از منکر.

نکته سوم:

در وجوب شخصی اوصاف اربعه شکی نیست لکن در وجوب جمعی یا حکومتی آن محل بحث است، بیان دو مبنا در این زمینه؛
این نکته‌ای که الآن می‌خواهیم عرض کنیم متفرع بر نکته‌ی قبل است؛ آیا می‌توانیم بگوئیم این **(إن مكنّاهم في الأرض)** به عنوان

یک شرطی است که اگر حاصل بشود انجام این امور واجب می‌شود و اقامه‌اش لازم است، ایتاءش واجب می‌شود.

(إن مکنّاهم فی الأرض) بگوئیم اگر خدای تبارک و تعالی گروهی را متمکّن در زمین کرد آن وقت این امور هم به عنوان واجب بر آن گروه مطرح می‌شود و در نتیجه از آیه استفاده کنیم که خود ایجاد این حکومت، واجب نیست، آیا می‌شود چنین مطلبی را از آیه استفاده کرد، از باب اینکه در اصول می‌گویند شرط واجب، تحصیلش واجب نیست، شما در باب حج وقتی می‌فرمائید استطاعت از شرایط وجوب حج است، همه‌ی فقها می‌گویند تحصیل این شرط واجب نیست، اگر استطاعت حاصل شد وجوب حج به دنبال او می‌آید، آیا آیه شریفه این (إن مکنّاهم) یک چنین معنایی را دلالت دارد؟ یعنی اگر خدا شرایط را طوری فراهم فرمود و تمکّن برای عده‌ای از مؤمنین به وجود آمد آن وقت این کارها واجب است، به عنوان حکومتی. چون عرض کردم اینها که به عنوان شخصی، مسلم سر جای خودش محفوظ است، وجوب شخصی صلاة و زکات و امر به معروف و نهی از منکر در آن تردیدی نیست، اما به عنوان حکومتی اگر بخواهد مطرح شود بگوئیم لازم نیست؛ حالا اگر گروهی از مؤمنین یک وقتی در یک گوشه‌ای از زمین هم می‌توانند حکومت تشکیل بدهند بگوییم تشکیل حکومت بر اینها واجب نیست.

آیه می‌فرماید: (إن مکناهم فی الأرض اقاموا الصلاة و آتوا الزکاة...). که در نتیجه (إن مکنّاهم) به عنوان یک شرط وجوب بشود که تحصیلش واجب نیست و نتیجه بگیریم که قبل از حکومت حضرت حجّت(عج) واجب نیست انسان اگر هم با یک جمعی، با یک گروهی، با یک ملّتی بتواند حکومت دینی تشکیل بدهد، بگوئیم تشکیل این دیگر واجب نیست! این مطلب، مطلب مهمی است.

و چه بسا برخی از روایاتی که وارد شده که «کل رآیةٍ» هر پرچمی که قبل از ظهور حضرت(عج) برپا شود باطل است، اگر کسی از این آیه شریفه این معنا را استفاده کند این مؤیّد آن روایات هم بشود، بگوئیم تشکیل چنین حکومتی قبل از حکومت حضرت(عج) به هیچ وجهی لازم نیست، حالا آن روایات که می‌گوید هر پرچمی که به عنوان حکومت حق برپا شود، این باطل و حرام است، لااقل بگوئیم این آیه دلالت دارد بر اینکه واجب نیست، چه چیز به ذهن آقایان می‌رسد؟

این در جای خودش هم روشن است، واقعاً در همین زمان ما چقدر به برکت نظام اسلامی ابعاد دین مطرح شده؟ چقدر در خود حوزه‌های علمیه ابواب تحقیقی به برکت این نظام اسلامی مفتوح شده، چقدر دین در بدنه‌ی اجتماع رسوخ کرده؟ حالا کم و زیاد، دقیق یا غیر دقیقش را کار ندارم ولی واقعاً به برکت نظام اسلامی خیلی از ابعاد دین پیاده می‌شود. اساساً اگر کسی بگوید اسلام حکومت ندارد باید بگوئیم پس بسیاری از این احکام اسلام، باید لغو باشد، حدود اسلامی، تعزیرات، جزاییاتی که در فقه آمده، تمام اینها باید لغو باشد و هکذا خود همین بحث امر به معروف و نهی از منکر.

البته لازم به تذکر است که در لزوم وجود حکومت اسلامی تردیدی نداریم، یک وقت در ذهن شریف‌تان نیاید که حالا می‌خواهیم در اصل این مسئله تردید کنیم! نه، در این تردیدی نیست که یکی از واجبات اوّلیه‌ای که در اسلام وجود دارد خودِ حکومت است، اگر فقیه بتواند، باید حکومت را تشکیل بتواند، و اگر فقیه نتواند، باید عدول مؤمنین حکومت را تشکیل بدهند چون این مقدمه است برای اجرای دین، حالا در کلّ عالم نمی‌شود، حد اقل در یک بخشی و در یک قسمتی از عالم تشکیل بدهند.

ولی حالا ما باشیم و این آیه، در استدلالات علمی همیشه طرف ما همان دلیل است، الآن نمی‌خواهیم با این دلیل همه آنچه که در جای خودش با ادله‌ی محکم به اثبات رسیده بگوئیم تمام آنها مخدوش می‌شود، می‌خواهیم ببینیم واقعاً این آیه اگر کسی توهم کند، عرض کردم حالا من جایی هم ندیدم و نمی‌خواهم بگویم کسی جایی این توهم را کرده و این استفاده را از آیه کرده. ولی «لمتوهّمٍ ان یتوهّم»، حالا اگر چنین توهمی کرد چه باید بگوئیم؟ اگر گفت (إن مکنّاهم فی الأرض) به عنوان یک شرط تکلیف و وجوب است و شرط وجوب تحصیلش لازم نیست. پس باید مسلمان‌ها صبر کنند تا زمانی که خدای تبارک و تعالی آن مُکنت نهایی و تمکن را ایجاد کند، بعد که ایجاد کرد در پرتو آن تمکّن، «اقاموا الصلاة»، ایتاء الزکاة، امر به معروف و نهی از منکر هم به صورت حکومتی و قانونی و به صورت عمومی مطرح شود.

پس در این باره دو مبنا وجود دارد:

مبنای اول و مختار:

یک نظر این است که مسلمان‌ها هر کدام در هر بخشی آن مقداری که قدرت دارند انجام بدهند، در ایران، در غیر ایران، هر کسی هر مقداری در توانش هست نسبت به دین و اجرای دین انجام وظیفه کند تا برسد به آن مرحله‌ی نهایی، این یک نظر است که به نظر ما نظر درست همین است.

مبنای دوم:

اما یک نظر این است که نه، ما عنوان منتظر را داریم، ما همانطوری که منتظر خودِ حضرت(عج) هستیم، منتظر حکومت حضرت(عج) هم هستیم و وقتی منتظر حکومت حضرت(عج) هستیم بر ما دیگر واجب نیست به عنوان مقدمه یا هر عنوان دیگری یک حکومتی تشکیل بدهیم، چه لزومی دارد؟ ما فقط باید تبلیغ کنیم هر کسی به وظیفه‌ی شخصی خودش عمل کند، حالا یک عده‌ای از منحرفین که می‌گویند باید عکسش را انجام داد، فساد را زیاد کرد.

من یک وقتی می‌گفتم اینها نه از لفظ بهره‌ای دارند و نه از معنا، یک حرف خیلی غلطی است! ولی این نظریه هم می‌تواند باشد که هر کسی در حدّ توانش به وظیفه شرعی‌اش انجام بدهد، تکالیف شخصی خودش را انجام بدهد، انجام دادند، اما بر اینها واجب نیست حکومت تشکیل بدهند، صبر کنیم تا آن زمانی که اراده‌ی الهی تعلّق پیدا کرده حکومت حضرت(عج) تشکیل شود، ما هم منتظر خودِ حضرت(عج) باشیم و هم منتظر حکومت حضرت(عج) باشیم. اساس این بحث یک بحث خیلی مهمی است، از بحث‌های کلیدی در باب مهدویّت است که حالا نمی‌دانم در بحث های دیگرتان این بحث شده یا نه؟ حالا آنجایی که «کلّ رأیة قبل ظهور الحجة فهو باطلٌ» یا «علی باطلٍ»، آنجا باید این بحث‌ها مطرح شود.

بنابراین این بحث خیلی مهم است، اینکه در زمان ما بعضی‌ها می‌گویند حکومت برای پیاده شدن اسلام است، اساساً چه لزومی دارد فقیه در رأس آن باشد؟ فرض کنید بعضی از شبهاتی است که دارند؛ بعضی می‌گویند اصلاً لزومی ندارد ما حکومت داشته باشیم، شما ببینید در باب اجرای حدود یک مقاله‌ای چندی پیش در یک کتابی می‌خواندم که در آن مقاله نویسنده اثبات کرده بود که اجرای حدود فقط باید «بامامٍ عادلٍ صالحٍ معصومٍ» باشد، یعنی فقط با حضور امام معصوم(ع) باید باشد و یک استدلالاتی داشت که من در جای خودش جواب دادم، یک رساله‌ای هم نوشتم که همین اواخر ان‌شاءالله چاپ می‌شود. کسی که اجرای حدود را مثل امام خمینی(قدس سره)، مرحوم والد ما(قدس سره) یا جمعی از بزرگان می‌گویند این دلیل برای لزوم تشکیل حکومت اسلامی است، برای اینکه این احکام معطل نماند! برای اینکه اگر حکومت نباشد این احکام پیاده نمی‌شود و بعد باید بگوئیم صدور این احکام لغو است و از حکیم هم لغو صادر نمی‌شود.

لکن در نقطه‌ی مقابل، این فکر وجود دارد که اجرای حدود همانطوری که «لا صلاة» یا نماز جمعه «لیست إلا بامامٍ»، حدود هم باید با امام باشد، اگر امام(ع) نباشد اصلاً معنا ندارد و گاهی اوقات هم می‌گویند باید یک شخصی باشد که خودش پاک باشد، خودش استحقاق حد نداشته باشد، به اجازه‌ی او حد جاری شود، اما وقتی او حضور ندارد دیگران که می‌خواهند حد را مطرح کنند، اینها خودشان ممکن است ربَما که استحقاق این حد را داشته باشد.

به هر جهت حالا نمی‌خواستیم خیلی وارد این مطالب شویم؛ حالا ما باشیم و این آیه: بالأخره این آیه یکی از آیات محوری در بحث مهدویّت است. آیا این آیه شریفه دلالت بر این دارد که قبل از حکومت نهایی حضرت مهدی(عج) تشکیل حکومت واجب نیست، چون **(إن مکنّاهم)** به عنوان شرط وجوب است و شرط وجوب هم تحصیلش لازم نیست. که باید بررسی شود.

بررسی اجمالی آیه 39 حج، تبیین شان نزول و بیان چند نکته مقدماتی؛

از دیگر آیاتی که در روایات بر حضرت مهدی(عج) تطبیق شده، آیه 39 سوره مبارکه حج است؛ در باره این آیه که فرمود: (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) چند نکته وجود دارد:

نکته‌ی اول:

هر چند ظاهر فراز «اذن» در آیه، اخباری است، اما در واقع انشاء الاذن است؛
این (أُذِنَ) در آیه شریفه، (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) ولو به حسب ظاهر ماضی است و ظاهرش إخبار است، ولی إخبار از یک «أُذِنَ» سابق نیست، بلکه «انشاء الإذن» است، یعنی الآن شما مأذون هستید که مقاتله کنید و آنهایی که با ایشان قتال می‌شود مأذون‌اند به دلیل اینکه اینها مورد ظلم واقع شدند و خدا هم بر یاری اینها قادر است.

نکته دوم:

مسلمانان در مکه، ماذون به جهاد نبودند، ولی پس از مهاجرت به مدینه، اذن در جهاد صادر شد؛

شما وقتی تاریخ اسلام را ببینید، تا مادامی که مسلمان‌ها در مکه بودند اینها مجاز به مقاتله و جنگ نبودند، آیاتی که در مکه خطاب به اینها می‌شد این بود که (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) فصلت 34 (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ) مائده 13 (وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا) مزمل 10 (لَّست عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ) 22 غاشية، اما وقتی به مدینه آمدند اذن در جهاد داده شد البته در اینکه اولین آیه در این زمینه کدام است، بین مفسرین اختلاف است چه اینکه:

برخی از مفسرین می‌گویند اولین آیه‌ای که اجازه‌ی قتال داده شد این آیه است (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) چه از ابوبکر خلیفه اول نقل شده که اولین آیه‌ای که اذن در قتال داده شد، همین آیه است.

برخی دیگر از مفسرین نیز گفته‌اند اولین آیه‌ای که در آن اذن در جهاد بود، آیه 190 سوره مبارکه بقره است (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ) اکثر مفسرین بر حسب آنچه که قرطبی نقل می‌کند همین آیه‌ی 190 سوره بقره است.

نکته‌ی سوم:

بررسی اختلافات قرائتی در برخی الفاظ آیه؛

در مورد قرائت در این آیه شریفه نیز، اختلافاتی شده است چه اینکه:

در مورد اذن:

«قرأ اهل المدینة و البصره و عاصم فی روایة حفص أُذِنَ» اینها به صیغه‌ی مجهول خواندند «والباقون فتحها اَذِنَ أی اَذِنَ الله لهم» و همچنین: در مورد یقاتلون: (أُذِنَ للذین یُقاتَلون) را بعضی به صیغه مجهول خواندند و بعضی هم به کسر «تاء» یعنی «یُقاتِلون» خواندند. این هم یک اختلاف قرائتی است که اینجا وجود دارد ولی مطلب روشن است.

نکته‌ی چهارم:

وجوب جهاد، عقلی است یا شرعی؟ اگر شرعی است، آیا نیاز به اذن امام(ع) دارد یا خیر؟

این است که حالا (أُذِنَ) یک اختلافی وجود دارد که آیا قتال یک وجوب عقلی دارد، جهاد یک وجوب عقلی دارد؟ یا نیاز به وجوب شرعی دارد؟ چه اینکه در صورت:

«وجوب شرعی»: همانگونه که برخی از ظاهر این آیه خواستند استفاده کنند به اینکه همین (أُذِنَ) یا (اَذِنَ) ظهور در این دارد که این اباحه‌ی شرعی است، در نتیجه حالا یا (للذین یقاتلون بأنّهم ظلموا) را از مصادیق جهاد بگیریم که اجازه داده شد شما هم با اینها جهاد و قتال کنید؛ حال اگر گفتیم این آیه‌ی شریفه، مربوط به جهاد است که ظاهر آیه همین است؛ آن وقت می شود از آن استفاده کرد که جهاد نیاز به اذن شرعی دارد و اینجا خدای تبارک و تعالی (أُذِنَ للذین یقاتلون بأنّهم ظلموا)، یک اذن عامی داده، وقتی اذن، عام باشد، آن وقت در بحث جهاد این مسئله پیش می‌آید که:

آیا در زمان غیبت، جهاد ابتدایی جایز است و نیاز به اذن معصوم(ع) یا آیا در زمان غیبت، جهاد ابتدایی جائز نیست و نیاز به اذن معصوم(ع) دارد و جایز نیست؟

بدین رو، طبعاً باید این آیه، در محل خود مورد بحث قرار بگیرد، که البته ما نیز نمی‌خواهیم وارد این بحث فقهی مفصّل شویم، فقط یک اشاره‌ای کردیم به اینکه این (أُذِنَ) یک چنین دلالتی دارد. آیه می‌فرماید (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا) به کسانی که مورد قتال واقع می‌شوند.

«وجوب عقلی»:

یا مسئله را از مصادیق دفاع بگیریم، در دفاع که تردیدی نیست که عقل دلالت بر این دارد که وقتی کسی می‌آید انسان را بکشد او باید مقابله و دفاع کند، نیاز به اذن شرعی ندارد. شارع از نظر عقل نمی‌تواند بگوید اگر کسی آمد شما را به قتل برساند شما بایست تا او به هدفش برسد.

بررسی یک سئوال: چرا اذن در جهاد در مکه صادر نشد؟

البته اینجا یک تقدیری وجود دارد «أُذِنَ بالقتال» یعنی اگر کفار و مشرکین آمدند با شما مسلمان‌ها قتال کنند، تا حالا در مکه می‌گفتیم شما کاری به ایشان نداشته باشید (واعفوا عنهم) حالا می‌گوئیم با ایشان مقاتله کنید! چرا؟ (بأنّهم ظلموا) این باء سببیت است، چون اینها مورد ظلم واقع شدند، حالا که مورد ظلم واقع شدند پس اینها قتال کنند. لذا اینجا یک نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه در مکه هم اینها مورد ظلم واقع شدند و اگر ظلم را خدای تبارک و تعالی سبب قرار می‌دهد برای اذن در قتال، پس چرا در مکه خداوند اذن در قتال نداد؟ آنجا هم مورد ظلم واقع شده، (أُذِنَ للذین یقاتلون بأنّهم ظلموا)، اگر «باء» در (بأنّهم) را باء سببیت بگیریم و بگوئیم چون اینها مورد ظلم واقع شدند الآن خدا اجازه می‌دهد که اینها قتال کنند، آن وقت این اشکال پیش می‌آید که اینها هم در مکه مورد ظلم واقع شدند. پس چرا آنجا اجازه‌ی قتال داده نشد؟

جواب:

مانع اذن در جهاد، در مدینه بر طرف شده بود؛

جوابش این است که آنجا یک مانعی وجود داشت، یعنی خود ظلم سبب است برای جواز قتال، اما در مکه مانع قوی وجود داشت و آن مانع این بود که اگر آنها هم می‌خواستند در آن زمان مقاتله کنند همه را از بین می‌بردند ولی وقتی به مدینه آمدند آن مانع برطرف شد، وقتی به مدینه آمدند خودشان یک جمع مستقلی شدند، در خود این خیلی نکته وجود دارد، یعنی نمی‌شود گفت اگر یک چیزی علّت واقع شد مثل ظلم، که الآن در همین آیه‌ی شریفه علّت واقع شده، «العلة تعمم» بگوئیم در مکه هم ظلم شد، آنجا مانع وجود داشت، اینطور نیست که مجرّد وجود علّت کافی در حکم باشد، مجرّد وجود علّت یک جهت است و باید مانعی در کار نباشد، به مدینه آمده بودند و در آنجا جمع مسلمان‌ها گسترش پیدا کرده بود، حکومت تشکیل شده بود، پیامبر(ص) رئیس مسلمین بود و دیگر آن مانع وجود نداشت. وقتی مانع وجود نداشته باشد (**أُذِنَ للذین یقاتلون بأنّهم ظلموا و إنّ الله علی نصرهم لقدیر**)، یعنی خدا وعده می‌دهد که اینها را یاری می‌کند. (**وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ**). این یک اجمالی از این آیه شریفه.

حالا در ذیل این آیه، دو روایت آمده که ان‌شاء الله آن دو روایت را از حیث سند و دلالت در جلسه بعد عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.